



**برای حسین عزیز و به یادش**

■ محمدعلیجانی بانی

اولین بار را یادم نیست ولی آخرین باری که حسین جوادى را دیدم، عصر آخرین چهارشنبه سال پیش بود. چه می گویم؟ آخرین بار؟ آخرین؟ راستش برای اینکه درست و حسابی باور کنم دیگر از کل کل های رتال - بارسایى با او و نقد و انتقادهای خودمانی و آنچه اش خبری نخواهد بود، به زمان زیادی نیاز دارم، چرا که هم من آدمی خاطرهمز هستم و هم او در دوستی پرتنگ بود.

یادش به خیر. دوستی با حسین جوادى چندان هم خالی از بحث و چالش و دعوا نبود. بهتر و دقیق ترش اینکه اصلا بدون جروبحث نبود. نه دیدگاه مشترکی در ترجمه داشتیم نه نگاه یکسان و همسانی به فوتبال و نوشتن از آن. از قضا حتی تیمهای مورد علاقه مان هم دشمن هم بودند؛ حسین رئالی بود و من بارسایى. او به فکر درون زمین بود و من در اندیشه کنار زمین و بیرون ورزشگاه. دو دوست بودیم آمده و برآمده از دو دنیای متفاوت. هر بار که به هم می رسیدیم، محال بود جروبحثی بین مان درنگرید. جروبحثهایی که یک بار مسرهای ایران را درنوردید و به آن سوسو آبهای خلیج فارس هم کشیده شد. یکی از جدی ترین دعوایمان با حسین به سفرمان به امارات و پوشش خبری دیدار دوستانه تیمهای ملی فوتبال ایران و برزیل بازمی گردد.

دعواهایی بی سرروته که نه آغازی داشتند و نه انجام و سرانجامی. تقصیر من نبود. باور کنید تقصیر من نبود. تقصیر حسین بود. بله حسین! تقصیر تو بودا تقصیر توی بدسلیقه رئالی! این «بدسلیقه» را هم اولین بار تو به من گفتی. یادت هست؟ همان روز که برای تماشای «چ» در جشنواره فیلم فجر به من و خانمم برخوردی. بدسلیقه! این وقت رفتن بود؟ هان؟ این رسم رفاقت بود؟ تو که ادعای رفاقت داشتی، چرا! این رسمش بود؟ من، شروین، مرتضی، مهدی و محسن را بگذارى و راحت را بکنی و بروی؟ آن همه خاطره را چه کنیم؟ حسین جان! از این به بعد باید «بدقول» را هم به همه بد و بیراههایی که به تو می گفتم، اضافه کنم. تو که قول داده بودی بر گردی و برایم از نوکمپ و بارسا و لیگا تعریف کنی. برای من که به جای تو راهی سانتیاگو برنابو شده بودم. تو که به جای من مسافر بارسلونا شدی. دیدی جنبه نداشتی؟ دیدی؟ بدقولی برادر من! بدقولی! بلند می گویم تا به گوشت برسد. چه در دامنه های آلب باشی چه در اوج آسمانها. می بینی حسین! حسین بی معرفت! مرور خاطرهایمان هم با دعوا و بگو مگو همراه است! اما نگران نباش، پسر خوب! دیگر نگران نباش! تمام شد! همه دویدن ها و نرسیدن ها تمام شد. همه ما را جا گذاشتی و رسیدی! رسیدی و تمام رسیدی به یک جای خوب به پیش پدر که همیشه یادش می کردی. همواره به یادش بودی و دلنگش رفتی و رسیدی و دلنگش را برای همه ما گذاشتی.

حسین جان! قرار بعدی مان کجاست؟ دفتر روزنامه؟ کافه؟ کجا؟ لطفا برگرد. دستت آن میلاد بازیگوش را بگیر و برگرد! آلب جای ماندن و جا خوش کردن نیست! برگرد پسر خوب! برگرد!

بودند. به جرات می توان گفت حسین مذهبی ترین خبرنگار ورزشی بود و در جمع خبرنگاران به این موضوع افتخار می کرد. او همیشه درباره اربابش حسین (ع) و مظلومیت اهل بیت (ع) سخن می گفت و می گفت: کسی که ولی زمان خود را نشانسد امام حسین و کربلا را درک نمی کند. حضرت زهرا (س) برای حسین یک چیز دیگر بود و حتی در بارسلون در روزی که خود تسلیم تقدیر شد به دوستانش پیام داد که در هیاتهای فاطمی برایش دعا کنند! او آنقدر درباره حسین و زهرا (س) خواند که در روز شهادت آن بانوی بزرگوار رفت، آن هم چه رفتی! نمی دانم کسانی که خبر درگذشت حسین جوادى را به مادرش دادند چگونه ضجهها و بی قراریهای وی را تحمل کردند اما حسین حتی مزارى ندارد که این مادر برایش گریه کند. حسین جوادى پسر با معرفتی بود و همه می دانستند که قول وی قول است همان طور که آخرین قول و قرار خود را که سفر به بارسلون بود، عملی کرد. حسین جوادى آرزوهای بسیاری داشت و همیشه نیز برای همه از این آرزوها می گفت. یکی از آرزوهای وی مرگ انتخاب سوزهای ورزشی صاحب سبک بود و به همین علت در جشنواره های مطبوعاتی در میان خیل عظیم روزنامه نگاران حرفهای آرزو برترینها بود. حسین مداح اهل بیت (ع) نیز بود و به گفته دوستان نزدیکش ستون هیات خودشان محسوب می شد. این محبوبیت را وقتی درک کردیم که در مجلس ختم وی حاضر شدیم و جمعیت غیرقابل وصفی را دیدیم که به مجلس عزای حسین که بانی برگزاری مجالس فراوان حسین (ع) بود، آمده

**حسین جوادى، خبرنگار بی مزار**

■ محسن جندقی

به آن سفر کذایی رفته بودند و در دروازه اینک موقوف نشدند با وجود سفر به بارسلون، ال کلاسیکو را از نزدیک بینند. آنها حواشی دیدار رئال و بارسا را گزارش کردند و تا توانستند از آن خبر تهیه کردند. میلاد اسلامی برخی از آنها را در خبرگزاری تسنیم منتشر کرد اما حسین جوادى اصلا فرصت نکرد در این مورد گزارش یا مطلبی در روزنامه منتشر کند و به جای ال کلاسیکو خود سوزه خیر شد. در حالی که هنوز بسیاری از ابعاد خودکشی و کشتار دسته جمعی این آلمانی روانی مشخص نشده اما آن چیزی که واضح است اینکه تقدیر همه چیز را مهیا کرد تا پازل مرگ مظلومانه حسین جوادى و میلاد اسلامی کامل شود. تقدیر این بود که حسین در اوج کشته شده؛ اوج محبوبیتی که یک خبرنگار می تواند داشته باشد. حسین در نوشتن و انتخاب سوزهای ورزشی صاحب سبک بود و به همین علت در جشنواره های مطبوعاتی در میان خیل عظیم روزنامه نگاران حرفهای آرزو برترینها بود. حسین مداح اهل بیت (ع) نیز بود و به گفته دوستان نزدیکش ستون هیات خودشان محسوب می شد. این محبوبیت را وقتی درک کردیم که در مجلس ختم وی حاضر شدیم و جمعیت غیرقابل وصفی را دیدیم که به مجلس عزای حسین که بانی برگزاری مجالس فراوان حسین (ع) بود، آمده

بلیت هوایمان از اتریش به بارسلون و انجام این سفر خارج از برنامه فدراسیون و تیم ملی بود. او به توصیه ما منی بر بازگشت از بارسلون به صورت زمینی نیز عمل کرد چرا که تجربه یکی از دوستان ثابت کرده بود بازگشت زمینی از بارسلون به وین منتج به دیدن چند کشور می شود و برای کسانی که برای اولین بار به اروپا سفر کرده اند بسیار دلچسب خواهد بود. حسین جوادى که عاشق سفر و تجارب جدید بود، به گفته یکی از دوستان بلیت قطار و بازگشت به صورت زمینی را هم تهیه کرده بود اما مشخص نیست در خلال سفر به بارسلون چه اتفاقی افتاد که آنها تصمیم به پرواز گرفتند. آن هم با آن وضعیت و نبود بلیت مستقیم به اتریش. اصلا آلمان در برنامه حسین جوادى و میلاد اسلامی نبود و معلوم نیست چرا آنها برنامه شخصی گرفته بود برای بازیهای دوستانه چند خبرنگار را اعزام کند و باز هم فرعه به نام حسین افتاد. در این میان میلاد اسلامی یکی از دوستان بسیار نزدیک حسین که برخلاف او یک بارسایى دو آتش بود هم برای سفر اروپایی تیم ملی از سوی خبرگزاری تسنیم انتخاب شد. آنها تصمیم گرفتند در فرصت مناسبی که تا دیدار تیم ملی ایران و شیلی بود، ال کلاسیکو را از نزدیک ببینند. حسین جوادى تا آخرین روز کاری در «وطن امروز» درگیر تهیه

**حسین جوادى، سرباز انقلاب اسلامى**

■ جواد آقایی

وقتی هدف شد خدا و حرکت به سمت او، دیگر فرقی نمی کند در کدام حوزه و کدام رسانه قلم می زنی یا در کدام شهر و دیار قدم مهم این است که هدف در هر شرایطی تغییر نمی کند. نه می خواهم چربنویسی کنم و نه می خواهم غلو کنم اما «حسین جوادى» آنقدر شاخصه های عجیب، قابل توجه و ارزشمند به همراه داشت که شاید همه آنها یکجا و در قالب یک خبرنگار ورزشی نتجند و حتما برای بعضی قابل باور نیز نخواهد بود اما حقیقت است! وقتی قرار باشد از یک خبرنگار و روزنامه نگار ورزشی مانند «حسین جوادى» که در حوزه خود بویژه ورزش جهان به معنای واقعی کلمه حرفهای درخشیده، بنویسیم طبیعتا باید از نگاه رسانه و ورزش درباره وی نوشت که فکر می کنم اهالی رسانه و ورزش به خوبی با عملکرد او آشنا هستند و لازم به شرح آن نیست لذا اجازه دهید از جنبه های دیگر به او بپردازم تا شاید بخشی از حقی را که او بر گردنم دارد، ادا کرده باشم. بی شک در حوزه ورزش کمتر خبرنگاری پیدا می شود که دغدغه کاری او مسائل ارزشی باشد! کمتر خبرنگار ورزشی یافت می شود که ورزش جهان بویژه فوتبال را از منظر لایه های پنهان آن در راستای افشاسازی حقیقت کثیف لابی های صهیونیستی و اثرگذار در ورزش جهان، پردازش کند و با هدف اطلاع رسانی سالم و حقیقی فعالیت کند و برای رسیدن به هدف خود هیچ مانعی را بر سر راه خود نبیند. همین است که یک خبرنگار ورزشی به اسم «حسین جوادى» فکر و ذکرش می شود «شهید حسن باقرى» و تمام دغدغه اش پیاده کردن زندگی آن شهید بزرگوار در قاب زندگی و کار خود می شود. «حسین جوادى» به معنای واقعی کلمه رسانه را سنگر می دید و قلم را اسلحه می پنداشت که بارها و بارها طرحهایی را بر اساس زندگی شهید باقرى برای پرورش خبرنگاران ارزشی و انقلابی آماده و ارائه کرد. وقتی نیت و هدف خدایی شد، یکی مثل «حسین جوادى» می شود سرباز جبهه انقلاب اسلامی که سفر می کند تا از حقایق جامعه فوتبالی اروپا پرده بردارد، یکی هم می شود مثل معاون سردبیر فلان روزنامه ورزشی دولتی که با تیم ملی همراه می شود تا در اتریش پناهنده شود! اینجاست که هدف سرنوشت را تعیین می کند و نه کشور یا رسانه.



**آخرین پرواز حسین و میلاد**

■ رضاسیگاری



هم سفره مادرش حضرت زهرا (س) شود. آخرین پروازش هنوز هم برای دوستانش باور کردنی نیست و به جرات می توانم بگویم تاکنون در زندگی ام چنین لحظاتی را تجربه نکرده بودم. وقتی شنیدم هوایمانی در رشته کوههای آلب سقوط کرده است، دنیا یک لحظه برایم ایستاد. چشمهایم را به صفحه وایبرش دوخته بودم تا شاید با آنلین شدنش ضربان قلبم را آرام کند اما انگار این شایعه لعنتی واقعیت داشت و حسین در آن هوایمان بوده است تا در یکی از محدود سقوطهای تاریخی هوایمانی اروپایی یکی از نجیب ترین رفیقهایم را از دست بدهم. سقوطی که به دست یک روانی آلمانی رقم خورد تا حالا نگاههای آرامبخش حسین از ما گرفته شود و شاید نام آن ایله در تاریخ حک شود.

نوروز، هوایمان، کوههای آلب، سقوط، فرانسه، وداع، حسین و... شاید این کلمات باسین شروع نشود اما این سفره نوروز اهالی رسانه های ورزشی در سال ۹۴ بود. خبرنگارانی که خود برای تهیه خبر به همراه تیم ملی به اتریش رفته بودند اما خودشان تیتیک یک رسانه های داخلی و خارجی شدند تا وداعشان هنوز هم باور کردنی نباشد. اوایل سال ۹۰ بود که با حسین در آموزشگاه زبان آشنا شدم و کم کم با هم همکاری ورزشی مان را شروع کردیم. شاید زمان دوستی من با حسین خیلی طولانی نباشد اما انگار سالها بود که او را می شناختم؛ پسری خوش قلب و مهربان، پسری که نماد تلاش و کوشش بود و بی مهربی های مختلف حتی یک بار هم حسین را از مسیرش دور نکرد و او هر روز با انگیزه بیشتری برای رسیدن به هدفش تلاش می کرد. اولین روز آشنایی مان شاید ترجمه کردن یک خط زبان اسپانیایی برایش آرزو بود اما آنقدر در راهش ثابت قدم ماند تا صحبت کردن به زبان اسپانیایی